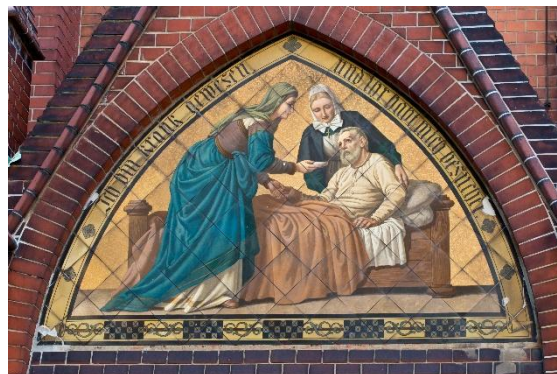


عشقی که هیچ کسی و هیچ چیزی نمی تواند در برابر آن مقاومت کند. لوقا ۶، ۲۷ تا ۳۸

27 اما ای شما که گوش فرا می دهید، به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و به آنان که از شما نفرت دارند، نیکی کنید 28. برای هر که نفرینتان کند برکت بطلبید، و هر کس را که آزارتان دهد دعای خیر کنید 29. اگر کسی بر یک گونه تو سیلی زند، گونه دیگر را نیز به او پیشکش کن. اگر کسی رَدایت را از تو بستاند، پیراهنت را نیز از او دریغ مدار 30. اگر کسی چیزی از تو بخواهد به او بده، و اگر مال تو را غصب کند، از او بازخواه 31. با مردم همان گونه رفتار کنید که می خواهید با



شما رفتار کنند. 32 اگر تنها آنان را محبت کنید که شما را محبت می کنند، چه برتری دارید؟ حتی گناهکاران نیز دوستداران خود را محبت می کنند 33. و اگر فقط به کسانی نیکی کنید که به شما نیکی می کنند، چه برتری دارید؟ حتی گناهکاران نیز چنین می کنند 34. و اگر فقط به کسانی قرض دهید که امید عوض از آنان دارید، شما را چه برتری است؟ حتی گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می دهند تا روزی از ایشان عوض بگیرند 35. اما شما، دشمنانتان را محبت کنید و به آنها نیکی نمایید، و بدون امید عوض، به ایشان قرض دهید، زیرا پاداشتان عظیم است، و فرزندان آن متعال خواهید بود، چه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است 36. پس رحیم باشید، چنانکه پدر شما رحیم است. «37 داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. محکوم نکنید تا محکوم نشوید. بخشایید تا بخشوده شوید 38. بدهید تا به شما داده شود. پیمانهای پُر، فشرده، تکان داده و لبریز در دامنستان ریخته خواهد شد! زیرا با هر پیمانهای که بدهید، با همان پیمان به شما داده خواهد شد.

وقتی پیلاتس از عیسی بازجویی کرد و عیسی گفت: «پادشاهی من از این دنیا نیست»، پیلاتس احساس کرد که در مقابل کسی بزرگتر از خود ایستاده است. به همین دلیل است که او این سوال معروف را پرسید: «حقیقت چیست؟» عیسی ذات خود و ایمان را از طریق عشق و نه از طریق قدرت آشکار می کرد. ذات ایمان مسیحی در هیچ جای دیگری آشکار تر از فرمان عشق به دشمنان دیده نمی شود. دقیقاً در همین است که غیرمسیحیان تشخیص می دهند که این مربوط به یک فلسفه، حزب سیاسی یا دستکاری شدن فرد نیست. بلکه، آنها با خدای زنده ای روبرو می شوند که ذات اصلی او عشق است و حتی دشمنان خود را نیز دوست دارد. از سوی دیگر، هیچ ویژگی مسیحی وجود ندارد که اجرا کردن آن دشوارتر و طاقت فرساتر از فرمان عشق به دشمنان باشد. به عنوان مثال، وقتی فرد مقابل عشق و بخشایش می خواهد تا از مسئولیت خود آزاد شود و به من می گوید که به عنوان یک مسیحی باید ببخشم، چه کاری می کنم؟ می دانم که این اتفاق امروز به ندرت رخ می دهد. دلیلش این است که اکثر غیرمسیحیان نیز متوجه شده اند که مسیحیان آن فرمان عیسی را انقدر جدی نمی گیرند. حتی در میان ما مسیحیان، این عبارت نسبی گرایانه به سرعت مطرح می شود: «ما در این دنیا زندگی می کنیم و باید خود را با معیارهای دنیوی وفق دهیم.» درست است که مسیحیان نیز در دادگاه از خود دفاع می کنند و بنابراین وقتی مورد ظلم قرار می گیرند، به پلیس مراجعه می کنند. بنابراین خطر بزرگی وجود دارد که ما فرمان عشق به دشمنان را کاملاً ندیده بگیریم گویا فرمان عشق به دشمنان فقط یکی از آن اصول غیرقابل توضیح و غیرقابل اجرا است که هیچ ارتباطی با زندگی عملی ندارد. من مطمئنم که خداوند عیسی نه می خواست ما را با یک قانون غیرممکن تحت فشار قرار دهد و نه چیزی از ما می خواست که غیرممکن باشد. وقتی عیسی در مورد عشق به دشمنان صحبت می کند، مشخص است که عیسی عشق واقعی می خواهد. عیسی همچنین با

این واقعیت که ما مسیحیان در این دنیا دشمن داریم، آشنا است. عیسی ما را برای این واقعیت آماده می‌کند، زیرا در حالی که مردم از خدا پیروی می‌کنند، شیطان واکنش نشان می‌دهد. برای شاگردان عیسی در آن زمان، مفهوم دشمن نیز شناخته شده بود. آنها به این دلیل مورد نفرت بودند که با اصول اساسی شریعت یهود یا یونان مخالف بودند. گاهی اوقات به این دلیل بود که به عنوان شاگردان عیسی، در زندگی خصوصی خود در دیده دیگران عجیب و غریب بودند. اغلب، به این دلیل بود که آنها برخلاف جریان روزمره رفتار می‌کردند. ما مسیحیان مدرن با این خصومت آشنا هستیم. آزار و اذیت مسیحیان در اکثر کشورها همچنان به شدت ادامه دارد و حتی در اینجا، مسیحیت به طور فزاینده‌ای مورد تمسخر قرار می‌گیرد. کسانی که از مسیر اکثریت پیروی نمی‌کنند، باید انتظار تهمت، افترا و تهدید را داشته باشند. پروردگار ما عیسی نمی‌خواهد ما را فریب دهد. او به وضوح به ما می‌گوید که مسیحیان دشمن خواهند داشت و ما مورد نفرت و حتی کشته شدن قرار خواهیم گرفت. و سوال این است که ما مسیحیان چگونه می‌توانیم با چنین نفرتی مقابله کنیم؟ خدا عشق است و خدا مهربان است. این بخشی از وجود اوست. و خدا می‌خواهد این عشق و این رحمت صرفاً در تئوری باقی نماند، بلکه در عمل نیز به کار گرفته شود. وقتی مردم کاری واقعاً وحشتناک با ما انجام می‌دهند، خطر بزرگی وجود دارد که شر نه تنها در جهان باقی بماند، بلکه به ما نیز نفوذ کند. وقتی تحت آزار و اذیت وحشتناکی هستیم، تنها یک قدم کوچک باقی است تا شرارت به قلب من وارد شود و بخواهم به همان شکل تلافی کنم. و این دقیقاً همان چیزی است که خدا می‌خواهد ما را از آن محافظت کند. او می‌خواهد ما را از شری که در قلب‌هایمان ریشه می‌دواند محافظت کند. من نمونه‌ای از این توانایی را می‌شناسم که در جنگ جهانی گذشته اتفاق افتاده بود. در آن زمان مادری مجبور شد با فرزندش فرار کند. در نهایت، او اسیر شد. کودک از آغوشش جدا شد و او مجبور شد وحشت‌های غیرقابل وصفی را از طریق شکنجه‌گرانش تحمل کند. پس از چند دهه، مادر و کودک دوباره به هم پیوستند. سپس دختر از مادرش پرسید: «مادر، چطور توانستی همه اینها را تحمل کنی؟ جنگ، اسارت، شکنجه؟» مادر پاسخ داد: «فرزند، همه اینها چه ربطی به من دارد؟» با این جواب، او می‌خواست روشن کند که اجازه نداده شر به او دست بزند - حتی وقتی که آن را از نزدیک تجربه کرده بود. او نیازی نداشت و مجبور نبود که گناه شکنجه‌گرانش را تا آخر عمر با خود حمل کند. بنابراین، او می‌توانست همه چیز را کنار بگذارد و مجبور نبود تلخ کام باشد. این پیرزن توانست چیزهای وحشتناک را از خود دور نگه دارد، هرچند که در طول زندگی‌اش ادامه داشتند. او توانست اعمال دشمنانش را ببخشد و بنابراین آزاد بود! خود عیسی دقیقاً این آزادی را در زندگی خود حفظ می‌کرد. این بدان معنا نیست که عیسی به شرارت آزادی عمل داده است. وقتی او در برابر سنده‌ترین بود و یک مقام دادگاه به او سیلی زد، عیسی گونه دیگری را برگرداند، بلکه پرسید: «اگر چیزی اشتباه گفتم، آن را به من ثابت کن؛ اما اگر درست گفتم، چرا به من سیلی زدی؟» توصیه‌ای که عیسی به ما می‌دهد تا گونه دیگران را به فرد مقابل بگردانیم، یک قانون اخلاقی نیست، بلکه چالشی است برای اینکه نگذاریم شرارت شیوع پیدا کند. وقتی کسی به ما سیلی می‌زند، توهین و تحقیر است. اکثر مردم با خشم واکنش نشان می‌دهند و به سمت یک عمل انتقام‌جویانه دوم سوق داده می‌شوند. ما مارپیچ خشونت را در کل جهان خود می‌شناسیم. عیسی می‌خواهد که ما به عنوان فرزندان خدا کاملاً به هویت خود وفادار بمانیم. و در این زمینه، برگرداندن گونه دیگر می‌تواند چالشی برای خود شر باشد! اگر کسی به ما بدی بکند، اجازه نمی‌دهیم که در گرداب آن گرفتار شویم، بلکه اجازه می‌دهیم خدا ما را هدایت کند. تنها از این طریق می‌توانیم مزمور ۲۳ را درک کنیم: «سفره‌ای پیش روی من در حضور دشمنانم می‌گسترانی؛ سر مرا با روغن مسح می‌کنی؛ کاسه‌ام لبریز می‌شود.» با این اطمینان که ما دعوتی راسخ از جانب خدا داریم، از خشونت و شرارت این دنیا آشفته نخواهیم شد. این بدان معنا نیست که عیسی با همه اشکال خشونت مخالف است. من هیچ قسمتی در کتاب مقدس نمی‌بینم که عیسی از سربازان بخواهد سلاح‌های خود را زمین بگذارند یا آنها را ترغیب کند که فقط با بالش به جنایتکاران ضربه بزنند. در دنیای ما، گاهی اوقات ممکن است استفاده از خشونت برای جلوگیری از اتفاق بدتر ضروری باشد. وقتی عیسی می‌گوید: «دشمنان خود را

دوست بدارید!» او به ما یک برنامه سیاسی نمی‌دهد. با این حال، عیسی می‌خواهد به ما نشان دهد که زندگی مسیحیان کاملاً با زندگی در این دنیا متفاوت است. امروز، نهم نوامبر، ما به ویژه زمانی را به یاد می‌آوریم که نفرت علیه یهودیان به یک قتل عام خشونت‌آمیز در آلمان تبدیل شد. نتیجه نهایی قتل و هرج و مرج بی‌رحمانه بود. این نفرت که در قلب‌ها نفوذ می‌کند و میوه‌های آن به قتل و هرج و مرج ختم می‌شود، هنوز هم امروز قابل مشاهده است. ماهیت شیطانی نفرت در همه جا وجود دارد و ابتدا در قلب و ذهن مردم جای خود را پیدا می‌کند. نفرت خود را به عنوان نفرت بین ثروتمندان و فقرا، بین مردان و زنان، بین احزاب سیاسی راست و چپ، بین پیر و جوان تثبیت می‌کند - اول همه اینها با گفتار نفرت‌پراکن شروع می‌شود و بعداً به قتل و آدم‌کشی تبدیل می‌شود. این نفرت از همان ابتدا، در اولین برادرکشی، از همان ریشه شیطان بود. عیسی چیز متفاوتی ارائه می‌دهد. ما باید کسانی را که از ما متنفرند دوست داشته باشیم! وقتی عیسی این را می‌گوید، منظور او ایده‌آلیسم نیست. او می‌خواهد که ما واقعاً دشمنان خود را دوست داشته باشیم! زیرا وقتی دشمنان خود را دوست داریم، مشخص می‌شود که عشق بی‌قید و شرط است. دقیقاً اینگونه است که ثابت می‌کنیم فرزندان چه کسی هستیم. وقتی عیسی وحشتناک‌ترین عذاب را بر روی صلیب متحمل شد، به ذات خود وفادار ماند و عشق ورزید. گفت: «پدر، آنها را ببخش، زیرا آنها نمی‌دانند چه می‌کنند!» با دوست داشتن دشمنانمان، در مسیر صلیب حرکت می‌کنیم. تنها در برابر صلیب متوجه می‌شویم که عشق واقعاً شکست‌ناپذیر است. زیرا تنها در برابر صلیب است که دیگر نمی‌پرسم شخص دیگر با من چه کرده است، بلکه می‌پرسم عیسی برای من چه کاری کرده است. عشق به دشمنان، ما مسیحیان را به سوی رفاقت مصلوب‌شده هدایت می‌کند. تنها در عیسی آشکار می‌شود که نفرت نه تنها می‌تواند غلبه کند، بلکه در گذشته شکست داده شده است. زیرا عشق، تنها عشق عیسی مسیح است که برای دشمنانش به صلیب رفت و در آنجا برای آنها دعا کرد. در برابر صلیب، ما مسیحیان تشخیص می‌دهیم که خودمان دشمنان عیسی بودیم و مغلوب عشق او شده بودیم. این عشق باعث می‌شود که ما ببینیم که دشمن، یک برادر است و در نتیجه با او همدردی کنیم. چرا؟ زیرا ما خودمان نیازمندیم و به عشق پروردگارمان نیاز داریم. درست مانند دشمنی که از من متنفر است. پولس در رومیان نوشت که خدا ما را به عنوان فرزندان خود پذیرفت و دوست داشت، حتی زمانی که هنوز دشمن او بودیم. این عشق واقعی به دشمنان است!

در عیسی، ما ذات عشق خدا را تشخیص می‌دهیم. در کینه و نفرت، جوهر شر را تشخیص می‌دهیم. ما مسیحیان در این دنیا زندگی می‌کنیم. بنابراین، ما نیز شر را تجربه می‌کنیم! انتخاب شر و تسلیم شدن در برابر آن می‌تواند وسوسه‌انگیز باشد. اغلب اوقات، این اتفاق خیلی سریع‌تر از آنچه فکر می‌کنیم رخ می‌دهد. اما هر که عشق خدا را چشیده باشد، می‌داند که عشق خدا قوی‌تر است و بر جهان غلبه کرده است. آمین.